



جلسه نمادین دفاع از پایان نامه شهید مدافع حرم «مصطفی کریمی»



چطور با خبر شهادتش روبه‌رو شدید؟

پدرم در ۲۵ مهر ماه سال ۱۳۹۵ خوابی از مصطفی می‌بیند و وقتی از خواب بیدار می‌شود شروع به گریه می‌کند. مادرم او را دل‌داری می‌دهد. من هم همان شب خواب دیده بودم که مصطفی آمده است تا من را به دانشگاه برساند وقتی داخل ماشین و کنارش نشستیم، متوجه زخم پا و دست‌های بسته مصطفی شدم. از او پرسیدم چه اتفاقی افتاده است؟ گفت چیزی نیست زخمی شدم. بعد به من گفت سجاد تو درس‌هایت را خوب بخوان و حواست به درس و مشقت باشد. برای نماز صبح که بیدار شدم و خواب را برای مادر تعریف کردم مادر گفت جالب است پدرت هم خواب مصطفی را دیده است. همان روز نزدیک‌های ظهر خواهرم به مادرم زنگ زده و گفته بود که من خواب مصطفی را دیدم که آمده است. این گذشت تا چند روز پیش که به ما اطلاع دادند پیکر مصطفی آمده و می‌توانید او را ببینید. وقتی پیکر مصطفی را دیدم، دیدار تازه کردیم. آخر من زمان رفتن مصطفی با او خداحافظی نکرده بودم. گفتم خوش به حالت عاقبت بخیر شدی و رفتی و من ایمان دارم با یاران امام حسین (ع) محشور می‌شوی.

خبر شهادتش را چه کسی به شما داد؟

وقتی مادرم توجه شد مصطفی به سوریه رفته است نگران شد مثل همه مادران دیگر اما وقتی خبر شهادت فرزندش را شنید صبورانه و مقتدرانه ایستاد. وقتی دایی‌ام خبر شهادت را به مادرم داد و ما برای دیدن پیکر به معراج شهدا رفتیم، مادر را با خود نبردیم تا اطمینان حاصل کنیم. مادرم قبل از آمدن مصطفی غسل صبر حضرت زینب (س) کرده بود و منتظر آمدن دردانه‌اش ماند. همان شب مادر خواب دید که مصطفی آمده است و او را دل‌داری می‌دهد. ما زمان دقیق شهادت برادرم را نمی‌دانیم، اما پیکرش ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۵ به خاک‌های بهشت معصومه (س) در قم رسید و در کنار دیگر دوستانش آرام گرفت. از زمانی که دایی از شهادت مصطفی مطلع شد تا زمانی که بتواند به ما بگوید ۱۰ روزی طول کشید برای همین به نظر می‌رسد مصطفی هم‌زمان با خوابی که من، خواهر و پدرم دیده بودیم به شهادت رسیده بود یعنی در ۲۵ مهرماه ۱۳۹۵ تا زمان تشییع پیکر و مراسم در تاریخ ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۵ مدتی طول کشید. مصطفی در اثریای سوریه به شهادت رسید.

از نحوه شهادت برادران اطلاع دارید؟

مصطفی داوطلبانه برای کمک به نیروهای مدافع حرم در اثریای راهی میدان می‌شود. در این میان در درگیری، تیر به کمر برادرم اصابت می‌کند و قطع نخاع می‌شود و از ارتقاعی که در آن بوده به پائین می‌افتد. او به مدت دو روز در کما بود و امکان انتقال ایشان به دلیل وخامت شرایطش فراهم نمی‌شود و در نهایت برادرم به شهادت می‌رسد. وقتی دوستانش از حال و هوای مصطفی قبل از شهادتش برایم تعریف می‌کردند می‌گفتند انگار می‌دانست که شهادت در چند قدمی‌اش است. خیلی خوشحال بود. دوستانش می‌گفتند وقتی ما او را در حرم بی‌بی زینب (س) دیدیم گفتیم تو کجا اینجا کجا؟ شما باید بروی به دنبال تحصیلات و در جبهه فرهنگی فعالیت کنی. مصطفی در پاسخ آنها می‌گوید، من در راهی قدم گذاشته‌ام که نمی‌توانم از آن به عقب برگردم و از این راه کنار بکشم. دوستانش می‌گفتند که مصطفی عاشق شده بود و نمی‌دانستیم که عاشق چه کسی شده بود؟ یکی دیگر از دوستانش هم تعریف می‌کرد، دو سال پیش که برادرم به کربلا رفته بود همانجا با امام حسین (ع) عهد کرده بود که هرگز اجازه ندهد به خواهرشان اهانت شود. همانطور که شب عاشورا خیلی از یاران ابا عبدالله رفتند کنار



بارها پیش آمده بود که مصطفی با پدر که روحانی هستند درباره اسلام ناب محمدی صحبت می‌کرد و اعتراض داشتند که چرا بسیاری از مسائل دینی رعایت نمی‌شود. خیلی بحث می‌کرد و می‌گفت چرا آدمی را از خدا می‌ترسانند، خدا رحمان است و رحیم. خودمان می‌گوییم بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدا را به رحمان و رحیمیت باید معرفی کنیم. مصطفی دغدغه اسلام را داشت. می‌گفت شما باید درست خدا را تعریف کنید